



جستاری فلسفی بر مسأله استفاده از شعر و متون مشابه در آرای قضایی

عبدالله خدابخشی^۱

۱- مقدمه

۴۴

آیا استفاده از شعر و عناوین نزدیک به آن مانند متون ادبی، در آرای قضایی مورد تأیید و مفید است؟ گاه آرای در این خصوص از دادگاه‌ها می‌بینم که مورد مخالفت برخی یا تأیید برخی دیگر، قرار گرفته است. این آرا، هر چند به لحاظ تعداد، زیاد نیست ولی هیچ یک نقض نشده و مورد تعرض مراجع بالاتر نیز قرار نگرفته و گاه، دادگاه تجدیدنظر نیز در این زمینه پیشرو بوده است! با توجه به اینکه چنین آرای، ممکن است مورد استقبال دیگر دادگاه‌ها نیز قرار گیرند و خارج از محاکم نیز برخی با آن مخالفند، بر آن شدید به اختصار، نگاهی فلسفی به استفاده از شعر در این آرا داشته باشیم و نظرگاه خویش را در باب تأیید یا نقض، اعلام کنیم. امید که به رویه قضایی کمک نماید. پرسش‌ها به حدود و قلمرو ادبیات در آرای قضایی مربوط می‌شود. آیا دادرس باید صلابت رای را ترجیح دهد یا متن اقناعی و چه بسا احساسی آن را؟ مفهوم «موجه بودن» رای با ادبیانه نگاشتن آن، ارتباطی دارد؟ برای آرایش رای، بین نثر و نظم، تفاوتی است؟

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد، وکیل پایه یک دادگستری،

ایمیل: dr.khodabakhshi.profcms.um.ac.ir

۲- نقل برخی از آرای محاکم نخستین و تجدیدنظر

۱- به موجب دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۰۷۰۳۲۰۰۳۷۶ شعبه ۱۸ دادگاه عمومی حقوقی شیراز، موضوع پرونده شماره ۹۷۰۹۹۸۰۷۰۳۲۰۰۱۹۰: «در خصوص ... خواسته مطالبه خسارت تاخیر تادیه قیمت اموال مسروقه و خسارت معنوی وارده ناشی از عدم استرداد و فقدان اموال مسروقه ... در خصوص خسارات معنوی، نظر به اینکه اولاً در دادنامه قطعی کیفری، نوع اموال مسروقه قید نشده است، ثانیاً معلوم نیست چه اموالی بوده که خواهان به آن تعلق خاطر داشته باشد، ثالثاً بر فرض اموالی باشد که خواهان در شکایت اولیه قید کرده باشد و در مرحله اجرای احکام، همان اموال ارزیابی و قیمت آن به خواهان پرداخت شده باشد؛ با توجه به سن خواهان که قریب ۸۵ سال است دیگر نمی‌تواند تعلق خاطری نسبت به آنان داشته باشد که خسارت معنوی به وی وارد شده باشد لذا دعوی خواهان دارد و ثابت نیست». شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر استان فارس به موجب دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۷۱۲۲۴۰۰۷۱۷ مورخ ۱۳۹۷/۶/۱۳ موضوع پرونده شماره ۹۷۰۵۰۵، با نقض رأی مذکور، بیان می‌کند: «در مورد تجدیدنظرخواهی ... نسبت به آن بخش از دادنامه شماره ۹۷-۳۶۶ شعبه ۱۸ دادگاه [عمومی] حقوقی شیراز که به موجب آن، حکم به بی‌حقی تجدیدنظرخواه به خواسته مطالبه خسارت معنوی ناشی از عدم استرداد و فقدان اموال مسروقه صادر شده است؛ نظر به این که استدلال دادگاه محترم بدوی با این مضمون که: «با توجه به سن خواهان که ۸۵ سال می‌باشد، دیگر نمی‌تواند تعلق خاطری نسبت به اموال داشته باشد»، صحیح نیست؛ همان گونه که بزرگان ادب فارسی از جمله صائب تبریزی فرموده اند «ریشه نخل کهنسال از جوان افزون تر است - بیشتر دلبستگی باشد به دنیا، پیر را» علقه خاطر نامبرده به اموال مسروقه محرز است؛ خصوصاً آن که نظریه سوگواری ناشی از بزه دیدگی در جرایم مالی و ترس از تکرار بزه دیدگی در جرم شناسی، مؤید آن است که ارتکاب اعمال مجرمانه مذکور، موجب ورود تألمات روحی و روانی برای بزه دیده می‌گردد. فلذا ضرورت داشته که دادگاه با ورود در ماهیت دعوا و با ارجاع به پزشکی قانونی، میزان خسارات وارده به عنوان ارش را تعیین نماید. از این حیث و از آنجا که ورود



در ماهیت دعوا نشده [است]، با تلقی حکم صادره به عنوان قرار و مستنداً به ملاک ماده ۴۰۳ قانون آئین دادرسی مدنی، دادنامه تجدیدنظرخواسته را نقض و پرونده را جهت رسیدگی به ماهیت دعوا اعاده می‌نماید».

۲- شعبه ۲۴ دادگاه عمومی حقوقی اصفهان مولوی خوانی را می‌پسندد و به موجب دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۰۳۵۲۴۰۲۱۰۲ مورخ ۱۳۹۷/۱۱/۸ می‌گوید: «نظر به اینکه دادگاه رای داور را از جهت حکمی مورد بازبینی قرار می‌دهد و به جز مواردی که موضوعات مؤثر در جهات حکمی باشند، دادگاه فارغ از بررسی آنهاست و ایراد خواهان در این خصوص وارد نمی‌باشد اما راجع به عدم رعایت مهلت داوری و اصول دادرسی، داور به عنوان قاضی خصوصی طرفین اگرچه پای بند به تشریفات دست و پاگیر آئین دادرسی مدنی نیست، لیکن مکلف به پاسداشت اصول بنیادین دادرسی که ضامن حقوق اصحاب دعواست، می‌باشد و در این راستا اصل تناظر، حافظ برقراری عدالت و سبب ایجاد اقناع داور از مناظره طرفین می‌شود (حق به من گفته است هانای دادور/ مشنوی از خصمی تو بی‌خصم دگر / تا نیابند هر دو خصم اندر حضور/ حق نیاید پیش حاکم در ظهور/ خصم تنها گر برآرد صد نفیر/ هان و هان بی‌خصم قول او مگیر. مولانا جلال الدین بلخی - مشنوی معنوی دفتر سوم) و نیز سایه سنگین نسل اول حقوق بشر بر هر نوع رسیدگی ترافعی و به ویژه داوری که از کنترل ماهوی دادگاه خارج است، سنگینی می‌کند و وجوب ناشی از رعایت اصول دادرسی، از این جهت متکی به اولویت حکم است. لذا دادگاه مستفاد از اصول یاد شده و نیز بند ۱ ماده ۴۸۹ قانون آئین دادرسی مدنی حکم بر بطلان رای داور صادر و اعلام می‌نماید»^۱.

۳- رأی زیر در شبکه‌های اجتماعی از یکی از دادگاه‌های استان فارس، بدون مشخصات، صادر شده است: «در خصوص اتهام بر چرای دام در مراتع بدون پروانه ... دادگاه با ملاحظه اوراق و مندرجات پرونده، ... بزهکاری وی را محرز و مسلم تشخیص

۱- همچنین به موجب دادنامه شماره ۹۹۰۹۹۷۰۳۵۲۴۰۰۸۶۲ مورخ ۱۳۹۹/۵/۱۹ این شعبه.



می‌دهد، مستنداً به ماده ۲۷ قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت، حکم بر محکومیت مرتکب به پرداخت بیست درصد ارزش متوسط هر واحد دامی ... در حق صندوق دولت صادر و اعلام می‌دارد و نظر به اینکه خسارت وارده جیران گردیده است؛ در حمایت از اقشار کم درآمد کشور و نقش مؤثر عشایر در تولید و چرخه اقتصادی جامعه و با لحاظ نمودن اصل فردی کردن مجازات‌ها، عدم اجرای مجازات مرتکب در اصلاح وی پیش بینی می‌گردد، زیرا با تأسی از ادبیات عشایر و به تعبیر شاعر حبیب خداوردیلو: «من قوانین طبیعت را خوب می‌دانم/ من وسواس پرنده‌ها را در ساختن لانه شان می‌بینم/ من مسئولیت پدرانه کوه و بیشه را در حفظ جهان می‌دانم/ من اشتیاق شقایق را به هنگام تولد در نگاه می‌خوانم/ من دلواپسی کبکی را از صدایش می‌فهمم/ من از بوسه باران عاشقانه خاک و آب دلم می‌لرزدم/ قوانین بشر را شاید نه، قانون طبیعت را من نیک می‌دانم/ کودکانم باید به یک غنچه چنان بنگرند که فیلسوفی به نوکتایی از فلسفه خیره است/ کودکانم باید قانون طبیعت را پیش از ارکان الفبا بیاموزند/ من با طبیعت زنده ام/ من به دیوارهای خانه اعتنا ندارم، خانه‌ای آزاد می‌خواهم/ من عشایر زاده ام». بنابراین ... قرار تعلیق اجرای مجازات نامبرده برای مدت یک سال صادر می‌گردد...».

۳- شعر از منظر فلسفه و ادبیات

۳-۱- نگرش کلی

شعر در منطق، متفاوت از شعر در ادبیات است. در منطق ارسطویی، شعر یکی از «صناعات خمس» (برهان، جدل، خطابه، شعر، مغالطه) است که به باور برخی، هیچ معرفتی به طرف مقابل نمی‌رساند بلکه تنها عواطف او را تحریک می‌کند.^۱

ادبیات همیشه زیبا بوده و کسی نیست که انسی با آن نداشته باشد! از دقایق علمی تا اشعار کوچک و بازار مشحون از شعر است. با این حال، استفاده از آن در تاریخ فلسفه، مورد موافقت همگان نبوده است. برخی ادبیات را با علوم عقلی نظیر فلسفه نیز ترکیب می‌کنند.

۱. (ملکیان، ۱۳۷۷، ص ۲۲۸).



«ایوان سل»^۱ فیلسوف امریکایی در مقدمه کتاب «کشف ذهن» می‌گوید: «در سنت آلمانی، آنانی که آثار ادبی می‌آفرینند و کسانی که کتاب فلسفه به رشته تحریر در می‌آورند، به طور مداوم آثار هم را می‌خوانند و از یکدیگر برای تکوین کار خویش، در تدوین مطلبی میان ادبیات و فلسفه بهره می‌برند و الهام می‌گیرند. کانت تنها مورد استثناء است: اگر چه او به نحوی وسیع به وسیله ادیبان مورد بررسی قرار می‌گرفت ولی شخصا آثار ادیبان را نمی‌خواند.^۲ باید گفت‌ای کاش می‌خواند و کتاب «نقد عقل محض» را که به منزله ی بمب هسته‌ای برای تمام فلسفه‌های بعد از خود است، طور دیگر می‌نوشت!

فیلیپ مالوری پیوند ادبیات و حقوق را در مقدمه کتاب «ادبیات و حقوق» به زیبایی بیان می‌کند؛ هرچند در متن کتاب، از میان ارتباط چهارگانه حقوق و ادبیات، تنها به ادبیات حقوقی پرداخته است. به باور دیوید هیوم نیز در فلسفه عملی، از ادبیات و هنر برای تهییج عواطف و رسیدن به هدفی خاص، بهره گرفته می‌شود.^۳

۲-۳- نظرگاه افلاطون

در میان فلاسفه، نزاع افلاطون با شعرا، قابل توجه است. او با شعر بیگانه نبود، زیرا اشعاری داشت و تنها وقتی با سقراط آشنا شد، همه را سوزاند و به فلسفه روی آورد. همچنین سقراط تا پیش از زندان با شعر بیگانه بود و در زندان به شعر روی آورد!^۴ شعر در تاریخ یونان نقش مهمی داشته است، به نحوی که محاکم قضایی در سکوت قوانین به اشعار هومر استناد می‌کردند و مردم نیز می‌بایست رفتار خود را براساس اشعار او و افراد شاخص دیگر، تطبیق می‌دادند. افلاطون در مقابل، به هومر حمله می‌کند.^۵

نکات مفصلی در نگرش افلاطون است. مختصر اینکه به باور او، سرودن شعر مبتنی بر معرفت و دانایی نیست بلکه شعر الهامی است که وقتی عقل به جای خود درست کار نکند،

1 - Ivan Soll.

۲. (کوفمان، ۱۳۹۸، ص ۲۲)

۳. (هیوم، ۱۳۹۷، ص ۵)

۴. (افلاطون، ۱۳۶۷، الف، ص ۴۸۶)

۵. (همان، ص ۵۰۹).

به ذهن وارد می‌شود. در واقع شعر، یک استعداد طبیعی و جذبه الهی است که در همه وجود ندارد تا مانند عقل به درستی قابل ارزیابی باشد و به تعبیر دکارت، مانند عقل نیست که بیش از هر چیز بین اشخاص، به صورت مساوی تقسیم شده است! همچنین افلاطون معتقد بود که از شعر معانی مختلفی برداشت می‌شود که دیگران بسیار متفاوت و بهتر از خود شاعر، آن معانی را می‌فهمند! «شاعر با کلمه‌ها و جمله‌ها، نقشی از ظواهر فن‌ها و هنرها می‌سازد، بی آنکه خود، آن هنرها را بشناسد و آنچه به وجود می‌آورد، شبحی بیش نیست. کسانی هم که شعر او را می‌خوانند یا می‌شنوند، از روی کلمه‌ها و جمله‌ها داوری می‌کنند.^۱

نیچه و هایدگر

اندیشه و ادبیات نیچه، عجیب است. برخی او را متفکر و برخی نیز فیلسوف می‌دانند. او خود را «پتک» و گاه «دینامیت» می‌داند که برای تخریب کلی اخلاق و رسوم جاری آمده است و سعی دارد با ابرانسان خویش، طرح تازه‌ای بریزد. در کتاب «چنین گفت زرتشت» از شاعران به بدی یاد می‌کند و می‌گوید: «بیزارم از شاعران؛ چه کهنه و چه نو... اندیشه شان نه چندان که باید به ژرفا فررفته است، از این رو احساسشان در ژرفنا غوطه زده است». در نقطه مقابل، مارتین هایدگر است که از شعر به عنوان اصیل ترین شکل زبان یاد می‌کند. به نظر او، انعکاس حقیقت در زبان، از طریق شعر است. با این وصف، او شعر و شاعران را بخش مهمی از انتقال مفاهیم^۲ می‌داند.

۴- تحلیل نهایی مسأله

در فقه، از حکم دادگاه به عنوان عمل حقوقی یاد می‌دانند که باید به صورت الزام آور، انشاء و نوشته شود مانند «حکمت بکذا»، «قضیت» یا «الزمت» یا «أدفع الیه ماله» و به باور برخی، اگر به این صورت نوشته شود که «ثبت عندی» یا «ثبت حَقِّک»... در این صورت،

۱. (، افلاطون، ۱۳۶۷، ب، ص ۵۱۱).

۲. نیچه، ۱۳۹۷، ص ۱۴۳.

حکم محسوب نخواهد شد.^۱ در مقابل، صاحب جواهر در نظری قابل توجه می‌گوید: «هیچ دلیلی بر لزوم الفاظ خاص نداریم و هر آنچه معنای حکم را داشته باشد، کافی است ... در واقع، معیار در این زمینه، آن است که عرفاً و لغتاً دلالت بر حکم داشته باشد».^۲ باید دانست که موجه بودن رأی از اصاف مهم آن در دادرسی‌های متمدن است. این رویکرد، از جمله براساس اهمیت «فرایند» بر «نتیجه» است که مورد توجه جامعه‌شناسان نیز قرار دارد. برای مثال براساس اندیشه‌های گئورگ (جورج) زیمل،^۳ جامعه‌شناس آلمانی، می‌تواند دو پرسش را مطرح کرد:

آیا دادرسی و رأی حاصل از آن، باید نتیجه - محور باشد یا فرایند محور؟

آیا رعایت اصول دادرسی و تحقق یک دادرسی موجه و مدلل، اولی است یا همین که دادرسی با واقع منطبق، هر چند خالی از فرایند صحیح یا دارای عملکرد ناقص باشد، کافی است؟

زیمل به نظریه کانت و نوکانتی‌ها، در مورد طبیعت و شناخت آن معتقد است. «از نظر کانت، بشر هرگز نمی‌تواند به شناخت حقیقت درونی امور نائل آید، بلکه صرفاً قادر است به شناختی دست یابد که مقوله‌های خاص و بنیادین یا همان «داده‌ها»، آن را تعدیل کرده‌اند».^۴ زیمل با نگرش نسبی‌گرایانه، بین «شکل» و «محتوا» تمایز می‌گذارد. از نظر او، جامعه، بافتی متشکل از کنش‌های متقابل است و با شناخت شبکه گسترده‌ای از این کنش‌ها، می‌توان به شناخت جامعه پی برد و در این راه باید از استدلال‌های جزئی که مانع از دست‌یابی به حقیقت می‌شود، دست شست! او با طراحی جامعه‌شناسی صوری، در صدد بود که انواع مختلف اتفاقات و داده‌های پیرامون را به جای بررسی جداگانه، در قالب «صورت‌های» منظم درآورد. «محتوا» شامل انگیزه‌ها، منافع و مقاصد هستند که افراد در ارتباط و کنش با دیگران، از آنها

۱. علامه حلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۴۳۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳

۲. (صاحب جواهر، جلد ۴۰، بی تا، ص ۱۰۱)

3- Georg Simmel: 1858-1918.

۴. (دیلینی، ۱۳۹۷، ص ۱۷۳)



بهره‌مند می‌شوند. صورت‌ها، اما به معنای بازتاب الگوها و روال‌های عادی رفتارند که افراد در خلال کنش‌های متقابل اجتماعی خود، انتخاب می‌کنند و برای رسیدن به مقاصد خود و عینیت بخشیدن به علایق و منافع‌شان، طراحی و انتخاب می‌کنند. صورت‌ها، وجود عینی ندارند بلکه روش‌هایی به منظور سامان‌دهی بهتر برای بهره‌مندی از امکانات محدود محسوب می‌شوند؛ همان‌ها که دیگر جامعه‌شناسان به جای این عبارت (صورت)، از عناوینی مانند «ساختار»، «نقش» یا «منزلت»، استفاده کرده‌اند.

وقتی دادرسی و صدور رأی را با این تحلیل، تطبیق دهیم؛ به نظر می‌رسد که فرایند و عملکرد یا صورت دادرسی مورد توجه جامعه‌شناس قرار می‌گیرد و همو، به حقوق دان توصیه می‌کند که فرایند و صورت دعوا را مقدم بر محتوی و مقاصد طرفین بدارد یا ارزشی هم سنگ محتوی به آن بدهد. بدین سان همیشه باید بهترین صورت و فرایند را ترسیم کرد. موجه بودن در این نگرش، از ابتدا تا انتهای اقدامات دادگاه را دربرمی‌گیرد و از جمله، رأی باید به گونه‌ای قانع‌کننده، دلنشین، با صلابت و همراه با رویکرد شهودگرایی، صادر شود تا طرفین دعوا از آنچه در ذهن قاضی است، به خوبی آگاه شوند.

هگل به لزوم آگاهی از فرایندها و استدلال‌های قضایی تأکید دارد زیرا آن را برای «اجرای علنی عدالت» لازم می‌دانست. از نظر او، هرچند هر دعوا، ویژه طرفین است ولی محتوی کلی آن، متعلق به همگان است. در واقع، قضات تا جایی که برای رأی مشورت می‌کنند، بیان دیدگاه‌های ویژه آنهاست ولی تبدیل آن به یک رأی و شناسایی آن توسط جامعه، امری دیگر و متعلق به همگان است.^۱ به عبارت دیگر، هگل دعاوی فردی و موردی را تنها متعلق به افراد نمی‌داند بلکه جامعه بطور کلی نیز در این میان، اهمیت دارد. لذا باید طوری اقدام کرد که منتهی به عدالت نوعی شود. علنی بودن فرایند دادرسی در دادگاه‌ها و مفهوم «موجه بودن» که در دادرسی نیز از اصول مهم است، با این ایده، عیان تر می‌شود زیرا تنها نباید به اجرای یک حق در یک رابطه ویژه امید داشت بلکه فرایندها باید به طور کلی، موجه باشند و با معیارهای عینی، سنجیده شوند.



دیدیم که مارتین هایدگر نیز هرچه را که به انتقال مفاهیم و زبان کمک کند، از جمله بر شعر، تأکید می‌کند. بدین سان، می‌توان دریافت که استفاده از شعر و متون مشابه (نظم یا نثر)، نه تنها ممنوع نیست که پسندیده و گاه بایسته خواهد بود. در این میان، باید اشعاری را برگزید که به جای سبک‌های مجازی و غیرحقیقی، از واقعیت‌ها سخن بگویند که مولوی و سعدی از آن موارد است. در عین حال، تناسب شعر با مفاد رأی و اکتفا به رعایت کمینه آن، مورد تأکید است زیرا رأی در درجه نخست، بیان یک دعوا و متن رسمی است و نباید آن را با متن ادبی قیاس کرد و استفاده از شعر را به سمت افراط کشاند. از نظر عرفی و فهم مطلب نیز همانطور که کنایه گاه از صراحت، شدیدتر است، استفاده از ابیات مناسب، در انتقال عدالت و انصافی که در ذهن دادرس است، کمک بیشتری می‌کند.

فهرست منابع

- ۱- افلاطون، ۱۳۶۷ (الف)، رساله فایدون، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، انتشارات شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۲- افلاطون، ۱۳۶۷ (ب)، جمهور، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، انتشارات شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۳- دیلینی، تیم، ۱۳۹۷، نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی، ترجمه صدیقی، بهرنگ؛ طلوعی، وحید، نشر نی، چاپ دهم، تهران.
- ۴- عاملی، شهید ثانی، ۱۴۱۳ هـ.ق، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، جلد ۱۳، مؤسسه المعارف الإسلامیة، چاپ اول، قم.
- ۵- علامه حلی، ۱۴۱۳ هـ.ق، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، جلد ۳، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم.
- ۶- کوفمان والتر، ۱۳۹۸، کشف ذهن، جلد یک، ترجمه فریدالدین رادمهر و ابوتراب سهراب، نشر چشمه، چاپ ششم، تهران.



- ۷- نجفی، محمد حسن (صاحب جواهر)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، جلد ۴۰، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت.
- ۸- نیچه، فریدریش، ۱۳۹۹، چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، نشر آکه، چاپ اول، تهران.
- ۹- هگل، گئورگ ویلهلم هگل، ۱۳۹۸، عناصر فلسفه حق، ترجمه مهبد ایرانی طلب، نشر قطره، چاپ ششم، تهران.
- ۱۰- هیوم، دیوید، ۱۳۹۷، کاوشی در خصوص فهم بشری، ترجمه کاوه لاجوردی، نشر مرکز، چاپ چهارم، تهران.
- ۱۱- ملکیان، مصطفی، ۱۳۷۷، تاریخ فلسفه غرب، جلد اول، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۷، چاپ نخست، تهران.